

پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه: تلاش برای بازتولید هویت ملی ایرانیان^۱

مرتضی مشادی*

E-mail: manshadi@um.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۰/۷

چکیده

شاهنامه را نباید متنی ساده و دور از اندیشه‌های دیرپاب دانست. بازخوانی این حماسه ملی با به کار بستن دیدگاه‌های نوین علوم اجتماعی نشان می‌دهد که این اثر، متنی پیچیده و رازآمیز است. فردوسی با پیوند زدن اسطوره و سیاست، مسائل دوران خود را مطرح، تحلیل و تبیین می‌نماید. بزرگترین مشکل زمان این شاعر بزرگ، هرج و مرج ناشی از فروپاشی و ناتوانی شدید ساختارهای سیاسی و اجتماعی، و هویت فردی و جمعی ایرانیان است. در شاهنامه ساختارهای سیاسی، اجتماعی و هنجارهای ناشی از آنها به هویت‌های فردی و جمعی، استمرار و پایداری می‌بخشند؛ بنابراین در بازخوانی این اثر حماسی باید به دنبال راز جاودانگی آن بود. بی‌تردید، یکی از علت‌های ماندگاری این حماسه، روان و فاخر بودن زبان آن می‌باشد و استفاده از اسطوره برای پیوند زدن عناصر گوناگون هویت نیز پاسخی موقتی بدان راز است. فردوسی با این شیوه، موفق به آفریدن حماسه‌ای شده که مسندی برای حمایت از هویت ایرانی قلمداد می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: فردوسی، شاهنامه، اسطوره، ساختار، بی‌هنجاری، سیاست.

۱- این مقاله از طرح پژوهشی «بررسی روش و چگونگی نظریه‌پردازی در شاهنامه فردوسی» استخراج شده که در تاریخ ۱۳۸۷/۹/۴ به تصویب معاونت پژوهشی دانشکده علوم اداری و اقتصادی دانشگاه فردوسی مشهد رسیده است.
* استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه

از آنجا که هر نسلی گذشته را به شیوه‌ای متفاوت درک می‌کند، ما نیز چاره‌ای جز بررسی گذشته از دیدگاه حال نداریم. به اعتقاد گروهی از پژوهشگران، نسل امروز نیازی به بازگشت به اندیشه‌های متفکران گذشته و بازخوانی آنها ندارد؛ زیرا در بهترین صورت، این افکار تنها اهمیت تاریخی دارند و در مقابل، مسائل امروزی، بسیار فراتر از افکار گذشتگان و متفاوت از آنها می‌باشد. در پاسخ به این گروه باید گفت که اندیشه‌ورزی امروزی، غالباً آرای پیشینیان را به‌طور ناقص و یا با عبارت‌ها و مفهومی‌های جدید بازتولید می‌نماید؛ بنابراین کمترین سود بررسی و بازخوانی اندیشه‌های پیشینیان، پیشگیری از دوباره‌کاری است و اگر این کار از دیدگاه‌های متفاوت، انجام گیرد، بر فهم هر روزه و درک ما از جامعه اثر می‌گذارد.

مهم‌ترین بخش فهم اندیشه‌های هر متفکر، شناخت روش و نظریه‌ای است که او اندیشه‌هایش را براساس آنها عرضه نموده است. در مباحث روشی، باید منظومه‌ای که متفکر در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی و حقوقی به دست می‌دهد، مورد بحث قرار گیرد و بررسی گردد. از این دیدگاه، شاهنامه فردوسی یکی از شالوده‌های بازاندیشی در متون کهن این مرز و بوم است؛ به عبارت دیگر شاهنامه فردوسی را نباید تنها از دیدگاه ادبی یا تاریخی مطالعه کرد؛ زیرا شاعر در این حماسه بزرگ، مسایل گوناگونی را مطرح کرده و بدین ترتیب آن را از اثری تاریخی یا ادبی صرف بسیار بالاتر برده است این نوشتار بر روش شناسایی و طرح مشکل، چگونگی طرح پرسش و شیوه پاسخ‌یابی فردوسی برای مشکل طرح شده، متمرکز گردیده است. به نظر می‌رسد که درک این موارد، چگونگی به کارگیری روش و پیوند میان مسأله و پاسخ آن، می‌تواند اساس فهم چرایی‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی کشورمان برپایه آثار متفکران طراز اول فرهنگ ایران، و آغازی برای چپستی اندیشه‌ورزی سیاسی ایرانیان باشد؛ بنابراین در این پژوهش به چگونگی طرح مسأله اصلی و ربط منطقی مفهومی‌های کلیدی که در راستای طرح مسأله بیان می‌شود، می‌پردازیم.

فردوسی در شاهنامه‌اش، موضوع‌های نظری (آرمان‌گرایی) و موضوع‌های عملی (سیاست) را هم‌زمان به کار گرفته است. در این مسیر، ساختارها^۱ هویت اعضای جامعه

۱- در علوم اجتماعی، ساختار عبارت است از چگونگی تنسيق و تنظيم مجموعه‌ای از اشیا، اجزا و نیروهایی که در کنار هم قرار گرفته و کلی خاص را تشکیل داده‌اند. در یک ساخت، هر جزء یا عنصر نوعی پیوستگی هم‌نیروزا با اجزای دیگر دارد (بیرو، ۱۳۷۰: ۴۱۰).

را شکل می‌دهند و حکیم توس بر ساختارهای گوناگون به انواع سیاسی و اجتماعی تمرکز نموده است؛ به دیگر سخن، از نگاه او ساختارها هم مشکلات را پدید می‌آورند و هم آنها را حل می‌کنند. در این میان ساختار سیاسی مهم‌ترین است؛ زیرا هدف سیاست، سازماندهی مناسب جامعه بدان منظور که اعضای آن به سعادت و امنیت دست یابند. فردوسی دیدگاه ساختاری و شیوه تاریخی را برای طرح مشکل جامعه و پاسخ بدان به کار گرفته است. وی، در گام نخست با گردآوری داده‌های اساطیری و تاریخی، پرسش اصلی خود را مطرح می‌کند، سپس ایده‌های ذهنی خود درباره کیستی انسان را بیان می‌نماید و در سومین مرحله، به تحلیل داده‌ها می‌پردازد؛ بنابراین روش او از نوع تحلیلی - هنجاری می‌باشد. شاعر در این مرحله افکار و واقعیت‌ها را پیوند می‌زند. و سرانجام پاسخ خود را مستدل می‌نماید. به نظر می‌رسد هدف او آن است که نشان دهد چگونه اندیشه‌ها با داده‌های عینی مرتبط می‌گردند و ساختار سیاسی را پدید می‌آورند و برعکس چگونه می‌توان از مسیر داده‌های عینی با لحاظ کردن افکار به سیاست هنجاری رسید؛ بنابراین ساختار سیاسی در بالاترین جایگاه قرار می‌گیرد و آنگاه ساختارهای دیگر به صورت سلسله مراتبی سامان می‌یابند. حکیم از اولین بیت‌های شاهنامه روش خود را پیگیری کرده است. وی جامعه آرمانی‌اش را به تصویر می‌کشد و رویارویی جامعه‌ها را بر پایه معیارهای خاص، نشان می‌دهد؛ اما تفاوت اوضاع زمانه با جامعه آرمانی شاعر، مانع از واقع‌گرایی او نمی‌گردد. حکیم توس در بخش پایانی حماسه‌اش اوضاع جامعه و علت‌های پیدایش آن را توصیف می‌نماید. از دیدگاه روش‌شناختی، شیوه او ترکیبی از قیاس و استقراست. فردوسی با توصیف وضع سیاسی و اخلاقی ایران و همسایگان این سرزمین، روش استقرا را به کار می‌گیرد؛ اما از آنجا که در دوره اسطوره‌ها و توصیف جامعه آرمانی‌اش باقی نمی‌ماند، روش او قیاسی نیز هست. نقد حکومت‌های غیرایرانی و جامعه‌های دیگر، پرداختن به چرایی و چگونگی پایداری حکومت‌ها و یا سقوطشان و سرانجام بهترین نوع حکومت، سندهایی برای این ادعاست. بر این اساس، در مقاله حاضر به دنبال پاسخ این پرسش هستیم که چرا فردوسی برای سرودن شاهنامه، اسطوره و حماسه را برگزیده است؟ بدین سؤال می‌توانیم این گونه پاسخ دهیم اسطوره‌ها خاطره جمعی یک ملت و قویترین پیوند دهنده عناصر گوناگون سازنده هویت‌اند و اسطوره‌ها و قهرمانان ایرانی، صفت‌ها و ویژگی‌های لازم برای بازسازی هویت ایرانیان را دارند. حکیم فرزانه توس با پرداختن به اسطوره‌ها عناصر گوناگون هویت ایرانی را به یکدیگر پیوند زده است. با

آن که درباره شاهنامه از جنبه‌های گوناگون پژوهش‌های زیادی انجام شده است، اما موضوع این مقاله در میان آنها تازه به نظر می‌رسد. به‌طور کلی آثار پژوهشی مربوط به شاهنامه را می‌توان به چند گروه تقسیم نمود:

گروه نخست، در برگیرنده آثاری است که در آنها به جنبه ادبی این حماسه پرداخته شده و بر قدرت سخنوری شاعر و زبان فاخر شاهنامه به منزله رمز ماندگاری این حماسه، تأکید شده است. کتاب‌های «سوغ سیاوش»، «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار»، «هویت ایرانی و زبان فارسی» و «ارمغان مور» شاهرخ مسکوب (۱۳۵۴، ۱۳۵۶، ۱۳۷۳ و ۱۳۸۴) و کتاب «از پاژتا دروازه رزان» محمدجعفر یاحقی (۱۳۷۱) در این دسته قرار می‌گیرد. دسته دوم شامل آثار مرتبط با باورهای مذهبی، ملی و خردگرایانه فردوسی می‌گردد. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان «با نگاه فردوسی» از پرهام (۱۳۷۳)، «بوسه بر خاک پی حیدر علیه‌السلام» ابوالحسنی (۱۳۷۸)، «اسطوره زال» مختاری محمد (۱۳۶۹) و «انسان آرمانی و کامل» رزمجو (۱۳۶۸) را نام برد. در این میان، رزمجو با مقایسه انسان آرمانی از دو منظر ادبیات عرفانی و حماسی، بر ایمان اسلامی فردوسی تأکید نموده است. گروه سوم از نظر تعداد، کمتر از دو گروه قبلی و مشتمل بر آثاری است که در آنها پدیده‌های سیاسی در شاهنامه بررسی شده است. به‌عنوان مثال، اعتماد مقدم در کتاب «شهریاری در ایران بر بنیاد شاهنامه» (۱۳۵۰) چگونگی شهریاری و ویژگی‌های شهریاری در ایران را با نگاه به شاهنامه تحلیل کرده و اسلامی ندوشن در کتاب «ایران و جهان از نگاه شاهنامه» (۱۳۸۱) به تأمل در نگرش فردوسی به جهان و جایگاه ایران در آن پرداخته است.

درباره هویت ملی ایرانیان و عناصر به وجود آورنده آن هم آثار ارزشمند فراوانی به چاپ رسیده‌اند: به‌عنوان نمونه مسکوب در کتاب «ارمغان مور»، هویت ایرانی را بر محور زبان فارسی، تحلیل نموده و نشان داده که از این جنبه، شاهنامه جایگاه مرکزی دارد؛ مختاری در کتاب «حماسه در رمز و راز ملی» حماسه را بررسی کرده است؛ حمید احمدی در «ایران، هویت، ملیت قومیت» مجموعه‌ای را گرد آورده که در میان مقاله‌ها و مصاحبه‌های آن، دو قسمت با موضوع این مقاله ارتباط دارد. وی در پیشگفتار اثرش عوامل گوناگون سازنده هویت، از جمله اسطوره‌ها را ذکر کرده است؛ ثاقب‌فر نیز در مصاحبه خود به اهمیت و جایگاه اسطوره‌ها در هویت اشاره‌ای نموده است؛ اما در هر دو مورد به جایگاه اسطوره در پیوند زدن عناصر گوناگون هویت تأکیدی نشده است. در مجموع، منابع ذکره شده همانندی اندکی با این پژوهش دارند. در این مقاله به

منظور سنجش پاسخ سؤال مطرح شده، از دیدگاه ساختاری — کارکردی به شاهنامه نگریده‌ایم. در این گونه نگرش، پژوهشگر به دنبال گرد آوردن قوانینی است که روابط ثابت موجود بین رفتارهای جمعی و اوضاع خاصی را بیان می‌کند. در اینجا جامعه، نظامی^۱ هماهنگ تصور می‌شود، توجه به شناخت معنای پدیده‌ها معطوف می‌گردد و هدف، پاسخ به دو پرسش است: یکی چرایی آنها و دیگر آن که معنای این پدیده‌ها با توجه به ویژگی خاص هر یک و گوناگونی آنها از دیدگاه «وحدت نظم اجتماعی» چیست (بیرو، ۱۳۷۰: ۱۴۴ و ۱۴۵). برای کاربرد این رهیافت درباره شاهنامه، با روش تحلیل متن به آزمون فرضیه پرداخته‌ایم.

۱- به کارگیری اسطوره در طرح مسأله اصلی

از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها به کردار بازی بود

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲، ۱۸۶۴-۱۸۶۵)

دوران سرودن شاهنامه، پر از هرج و مرج و ناآرامی بود؛ پیروزی مسلمانان و سقوط ساسانیان، وضع خاصی را به وجود آورده بود؛ ساختارهای کهن اجتماعی و سیاسی به میزان زیادی سست شده و فروریخته بودند؛ دین تازه هنجارهای جدیدی عرضه می‌کرد که ایرانیان از آن میان از اصل برابری انسان‌ها استقبال بیشتری نمودند (اشپولر، ۱۳۷۹: ۴۱۰). از آن سوی، گسترده‌گی سرزمین و دشوار گذر بودن بسیاری از نواحی ایران باعث شده بود تا فاتحان جدید نتوانند سلطه خود را به طور کامل بر سراسر ایران اعمال نمایند؛ به همین علت ساختارهای اجتماعی کهن در برخی از نقاط ایران مانند خراسان برجای ماند (اشپولر، ۱۳۷۹: ۴۱۰). در واکنش به این اوضاع، ایرانیان دو راه را برگزیدند: گروهی کوشیدند با جعل شجره‌ای عربی، در میان فاتحان جایی برای خود باز کنند و با آنان همکاری نمایند (اشپولر، ۱۳۷۹: ۴۱۰). در میان این گروه، کسانی بودند که برای خوش آمد فرمانروایان جدید، حتی فرهنگ و گذشته سرزمین خود را نفی و مسخره می‌نمودند؛ از این منظر گروه دوم کسانی بودند که در رویارویی با فاتحان، با استناد به اصل برادری و برابری همه اقوام و ملت‌ها از منظر دین اسلام، معتقد بودند بیداد، بیگانگی و تبعیض‌هایی که از سوی بنی‌امیه و بنی‌عباس بر ایرانیان می‌رود، ارتباطی با دین ندارد. با این استدلال، قیام علیه خلفا مبارزه با دین اسلام به‌شمار نمی‌آمد (اشپولر،

1- System

۱۳۷۹: ۲۵۵)؛ بدین ترتیب قیام‌های ایرانیان علیه خلفای اموی و عباسی آغاز شد و از چند راه جریان یافت:

- ۱- مبارزه‌های مسلحانه که بیشتر با شکست روبرو شد؛ مشهورترین این قسم نبردها خیزش ایرانیان در برابر بنی‌امیه و به قدرت رسیدن بنی‌عباس بود؛ اما این پیروزی برای ایرانیان سرانجام تلخی داشت؛ زیرا بنی‌عباس با به کار گرفتن نیروهای ایرانی و ترک تبار خود در برابر ایرانیان مخالف ایستادند و آنان را از پای در آوردند. این پیامدهای ناخوشایند، باعث گسترش شیوه دیگری از مبارزه گردید (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۰۲).
- ۲- گسترش عرفان و تصوف در این دوران احتمالاً واکنش به شکست در صحنه مبارزه‌های مسلحانه بود. عارفان و صوفیان ایرانی، با آموزه‌ها و اندیشه‌هایشان، که یکی از محورهای آن، نفی تمامی تمایزهای موجود میان انسان‌ها بود، پیروان فراوانی یافتند؛ بدین ترتیب تصوفی که ایرانیان، بر پایه قرآن و آیین اسلامی و با نگرش به فرهنگ پیشین خویش پدید آوردند، به نیروی بزرگی تبدیل شد که می‌توانست مبادله‌های سیاسی و اجتماعی را با چالشی جدی روبرو کند؛ اما این شیوه نیز به سرعت کارایی خود را در ابزار ابراز مخالفت سیاسی از دست داد (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۲۹-۱).
- ۳- بازخوانی و آفرینش علمی، فرهنگی، هنری اسلامی - ایرانی و پیدایی دستگاه دانش ایرانی که سرانجام شاهنامه فردوسی را پدید آورد. پیروان این شیوه با شوقی بی‌اندازه به فرهنگ و گذشته خود می‌بالیدند. این شیوه با هشیاری، پیگیری شد و تأثیرهایی دیرپای داشت. فاتحان که در آستانهٔ مقهورشدن در برابر تجدید حیات فرهنگی و سیاسی ایرانیان قرار گرفته بودند، به سرداران و غلامان ترک خود متوسل شدند و تاخت و تاز این ترکان در سرزمین ما پیامدهای بسیاری بر جای نهاد که مهم‌ترین آنها نامنی، کشتارهای فراوان، غارت اموال و به اسارت بردن زنان و فرزندان ایرانی بود. به این ترتیب، حماسه و حماسه‌سرایی توانست با القای روح پهلوانی و مبارزه، پاسخی به آن وضع ناخوشایند و راهی برای رهایی از آن باشد (بیهقی، ۱۳۸۳، مقدمهٔ یاحقی: ۲۳-۲۱). زیرا اعمال و رفتار قهرمانان در اسطوره‌ها و حتی خطاهای آنان خالی از جنبه‌های قهرمانی نیست (حسینی، ۱۳۵۱: ۵۳) از سوی دیگر اساطیر ایران، منعکس کنندهٔ ساخت‌های اجتماعی کهن هند و ایرانی، و ساخت‌های رشدیافتهٔ بعدی آن است (بهار، ۱۳۵۲: ۳۲) که می‌توانند با هدف دمیدن روح پیوستگی تاریخی و اجتماعی در میان یک ملت به کار گرفته شوند؛ بنابراین برگزیدن اساطیر و نوع ادبی حماسه برای سرودن شاهنامه، دریافتنی خواهد بود. بزرگترین دلمشغولی حکیم توس، هویت ایرانی بود که از دست رفتن آن، منجر به پدید آمدن احساس حقارت و از کف دادن روحیات

و صفات پسندیده در میان ایرانیان می‌گشت؛ بدین دلیل به کارگیری اسطوره‌ها و حماسه ضروری به نظر می‌رسید؛ زیرا اسطوره‌ها اصولاً در صحنه اجتماع ظاهر می‌شوند و کارکردهای اجتماعی دارند. به گفته هینلز، اسطوره‌ها آینه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره‌ها منعکس می‌کنند و آنجا که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌مانند، اسطوره‌ها به سخن در می‌آیند و فرهنگ آدمیان را از دور دست به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گسترده مردمانی ناشناخته را در دسترس ما می‌گذارند (هینلز، ۱۳۸۱: ۹). اسطوره را باید تفسیری از مسائل زندگی انسان دانست (هینلز، ۱۳۸۱: ۱۹۷)؛ به این ترتیب فردوسی هشیارانه مناسب‌ترین شیوه طرح مشکل و پاسخ‌گویی بدان را برگزید.

تو این را دروغ و فسانه مدان به رنگ فسون و بهانه مدان

از او هر چه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز و معنی برد

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۶)

در شاهنامه برای طرح مسأله اصلی، نخست به این پرسش پاسخ گفته می‌شود که انسان آرمانی کیست و رابطه او با جامعه چگونه است. فردوسی برای نشان دادن جایگاه انسان در آفرینش و جامعه، و بیان ویژگی‌های انسان برتر، به باورهای دینی خود و اسطوره‌های ایرانی متوسل می‌گردد. به نظر می‌رسد گزینش این شیوه تحت تأثیر ماهیت دوران او می‌باشد. دلمشغولی اصلی این شاعر در سرودن شاهنامه، هویت ملی، پاسداری از زبان پارسی، امنیت اجتماعی، عدالت و حکومت خوب است. او میان ایمان دینی و هواداری از آداب و سنت‌ها و فرهنگ جامعه خود تناقضی نمی‌بیند^۱. نقش و تأثیر ایمان مذهبی او در کاربرد اسطوره‌های ایرانی در بیان ویژگی‌ها و جایگاه انسان در آفرینش و جامعه آشکار می‌گردد.

نخستین فطرت پسین شمار تویی خویشتن را به بازی مدار

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳)

مطابق اسطوره‌های ایرانی، ویژگی‌های انسان در میان انسان‌های نمونه یعنی پهلوانان جستجو می‌شود. این گروه انسان‌ها در میانه خوبی و بدی قرار گرفته‌اند و موجوداتی آرمان‌گرایند (رزمجو، ۱۳۶۸: ۴۲) که با برگزیدن نیکی‌ها در مسیر تعالی و شأن انسانی‌شان پیش می‌روند. نبرد میان دیوها و انسان‌ها در مرحله‌های نخستین و سپس

۱- برای دیدن بحث کامل درباره این موضوع، نگاه کنید به ابوالحسنی، علی (۱۳۷۸)؛ بوسه بر خاک پی حیدر علیه‌السلام، تهران: عبرت.



جنگ‌های ناشی از کین‌خواهی و بیداد که ادامه تاریخی اسطوره‌هاست، نشان دهنده همین باور است (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۴۹: ۱۱۴ و ۱۱۵)؛ بدین ترتیب، خداباوری و دین‌داری، از ویژگی‌های برجسته انسان کامل به شمار می‌آیند. انسان اساطیری گذشته از توانایی جسمی فوق‌العاده، همه پیروزی خود را از خداوند می‌داند و جز او برای خود پناه و پشتیبانی نمی‌جوید (رزمجو، ۱۳۶۸: ۴۵).

جهان آفریننده یار من است دل و تیغ و بازو حصار من است

(فردوسی، ۱۳۸۲: ج ۱: ۱۷۸)

جهان آفریننده یار من است سر اختر اندر کنار من است

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۰۹۰)

آزادگی، جوانمردی و عدالت‌خواهی از دیگر صفات انسان آرمانی و شاهنامه است. چنین انسانی زورگویی و تحقیر را نمی‌پذیرد و همواره متناسب با شأن و شرافت خود در آفرینش زندگی می‌کند رستم در برابر زیاده‌خواهی شاه می‌گوید:

چه آزاردم او نه من بنده‌ام یکی بنده آفریننده‌ام

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۶۰)

سیاوش در برابر تقاضای خیانت به پدر، به سودابه این‌گونه پاسخ می‌دهد:

نه من با پدر بی‌وفایی کنم نه با اهرمن آشنایی کنم

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۹۷)

و کاوه در برابر پیشنهاد درباریان ضحاک، از همکاری سرباز می‌زند و

خروشید کای پای مردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو
همه سوی دوزخ نهادید روی سپر دید دلها به گفتار اوی
نباشم بدین محضر اندرگوا نه هرگز براندیشم از پادشا

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۵)

فردوسی به پذیرش رسم و آیین اجتماعی - سیاسی، تأکید بسیار می‌کند؛ به دیگر سخن، ساختارها و هنجارهای اجتماعی - سیاسی از ویژگی‌های انسان‌های برتر شاهنامه به‌شمار می‌آیند. صفت‌های ذکر شده تمام و کامل در رستم نمود می‌یابد. فردوسی در شاهنامه‌اش رستم را در برترین پایگاه انسانی - اجتماعی می‌نشانند تا در وضعی که نیاز اصلی جامعه، وطن‌پرستی، مردم‌دوستی، جوانمردی و پایبندی به هنجارهای اجتماعی می‌باشد، نمونه‌ای را عرضه کند که تجسم همه صفت‌های مورد نیاز جامعه باشد. اهمیت این ویژگی‌ها در زمانه‌ای که بی‌هنجاری و ضعف هویت مستقل، شاخصه‌های برجسته مردم‌اند، به روشنی دریافتنی است.

۲- حکومت و فرمانروایی، محور شاهنامه

یکی از مؤلفه‌های هویت ملی، دولت است. اگرچه سخن گفتن از دولت به معنای جدید آن، در شاهنامه بی‌معنی است، حکومت در این اثر جایگاه بسیار مهمی دارد. متن شاهنامه با پرسش دربارهٔ چگونگی پیدایش حکمرانی آغاز می‌شود. در واقع فردوسی با این شیوه هدف و محور اصلی کتابش را نشان می‌دهد. براین اساس، محور بنیادین شاهنامه، حکومت و چگونگی ظهور و سقوط آن است.

سخنگوی دهقان چه گوید نخست	که نام بزرگی به گیتی که جست
که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد؟	ندارد کس آن روزگاران به یاد
مگر کز پدر یاد دارد پسر	بگوید تو را یک به یک در به در
که نام بزرگی که آورد پیش؟	که را بود از آن برتران پایه پیش؟
پژوهندهٔ نامهٔ باستان	که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کایین تخت و کلاه	کیومرث آورد و او بود شاه

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۱)

به نظر می‌رسد این همه تأکید، کاربردی جز متوجه و متمرکز کردن خواننده بر محور کتاب ندارد. شاهنامه با همین شیوه و با شکست ساسانیان و نامهٔ رستم فرخزاد پایان می‌یابد. مسألهٔ اساسی در زمان سرایش شاهنامه نیز حکومت و بی‌هنجاری در این حوزه و در نتیجه، سست شدن بنیادهای هویت جمعی می‌باشد؛ بنابراین شاهنامه را باید از منظر حکومت خواند. به اعتقاد فردوسی حکومت، به وجود آورندهٔ انتظام و آسایش اجتماعی هماهنگ با نظم طبیعی است:

چو آمد به برج حمل آفتاب	جهان گشت با فر و آیین و آب
بتابید از آن سان ز برج بره	که گیتی جوان گشت از آن یکسره

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱)

به فرکی نرم کرد آهننا	چو خود و زره کرد و چون جوشنا
دگرینجه اندیشهٔ جامه کرد	که پوشند هنگام ننگ و نبرد
بیاموختشان رشتن و بافتن	به تار اندرون بود را بافتن

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۹)

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد	نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ‌های بلند	چو ایوان که باشد پناه از گزند
دگر بوی‌های خوش آورد باز	که دارند مردم به بویش نیاز
پزشکی و درمان هر دردمند	در تن‌درستی و راه گزند

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۰)



این ابیات را می‌توان چنین تفسیر کرد که جایگاه مردم در زندگی اجتماعی و برآوردن نیازهای آنان از کارویژه‌های حکومت است. برپایه سخن فردوسی، حکومت در دوران کوه‌نشینی و شکار شکل گرفته است^۱:

کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین به کوه اندرون ساخت جای

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۱)

نخستین ستیزها نیز در همین دوران اتفاق می‌افتد؛ به عبارت دیگر حکمرانی و جنگ، با یکدیگر همزمان‌اند. علت تداوم نبرد، کین‌خواهی است؛ یعنی با تشکیل حکومت، آرامش و آسایش به وجود می‌آید؛ اما در عین حال، نیروهایی مخالف نیز وجود دارند که این سازوکار را به چالش می‌کشند.

کجا پادشاهی است بی جنگ نیست وگر چند روزی زمین تنگ نیست

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۸۳)

بنابراین حکیم توس از یک‌سو شکل‌گیری حکومت را تبیین و تشریح می‌کند و از سوی دیگر همواره بر وجود موانع و نیروهای گوناگون تأکید می‌ورزد. فردوسی الگوی حکومت مورد نظر خود را در دوران اساطیری می‌جوید؛ اما پس از گذار از آن دوران طلایی، پرسش اساسی و دلمشغولی دیگر او این است که، چگونه و چرا آن عصر به سرآمده است؟

که گیتی به آغاز چون داشتند که ایدون به ما خوار بگذاشتند؟

چگونه سرآمد به نیک اختری برایشان همه روزگندآوری؟

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۶)

به نظر می‌رسد پاسخ این پرسش، راه برون‌رفت از مشکلات دوران او نیز بوده است؛ به دیگر سخن، فردوسی با الگو قراردادن دوران اساطیری، در پی راه‌حلی برای دوران خویش می‌باشد. پاسخ سراینده شاهنامه بدین سؤال را به روشنی می‌توان در بیان ویژگی‌های حکومت اردشیر خواند. این پادشاه، سپاه بزرگ و مجهزی دارد؛ جوانان را برای آموزش سپاهیگری فرا می‌خواند و شایسته‌ترین آنها را برمی‌گزیند؛ به دانش و فرهنگ ارج می‌نهد و افراد برجسته را به کار می‌گمارد؛ هنگام لشکرکشی، مراقب است که سپاهیان به مردم ظلم نکنند؛ دانایان و افراد با تجربه در امور را از نظر مالی بی‌نیاز

۱- برای دیدن مشخصات «انواع جامعه پیش از امروزی» نگاه کنید به گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳)؛ *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، صص ۷۶-۶۶.

می‌کند؛ به گریختگان از میدان نبرد امان می‌دهد و از اسیران در آباد کردن کشور، سود می‌جوید؛ به ورشکستگان کمک می‌کند و سرانجام به سفیران و نمایندگان دیگر پادشاهان در خور شأن آنان احترام می‌گذارد (فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲، ۱۲۲۶-۱۲۲۴). این ویژگی‌ها نیازهای اساسی جامعه فردوسی‌اند. شکست از مسلمانان و فروپاشی حکومت، مشکل اصلی ایرانیان نیست. بدون تردید، فردوسی با طرح این آرا در پی روشن کردن ابعاد مختلف مشکل به منظور فهم آن است. اگر مشکل به درستی شناسایی شود، سؤال برآمده از آن نیز دقیق طرح می‌گردد و در نهایت، پاسخ این پرسش نیز عالمانه‌تر خواهد بود. شیوه مستدل کردن این نظرها، نشان دادن چیستی حکومت و توصیف روش حکومت پادشاهانی است که به دلیل رعایت نکردن اصول حکمرانی، سرنوشتی شوم برای خود و جامعه‌شان رقم می‌زنند. گشتاسب، نماد ایرانی و افراسیاب، نمونه کامل فرمانروای غیرآرمانی در شاهنامه است. فردوسی صفتهای بدی همچون دسیسه‌کاری، پیمان‌شکنی، دنیاپرستی، سبک‌سری، بی‌آزمی و حسد را به این دو نسبت می‌دهد. این صفتهای در حکمرانان زمانه شاعر نیز متجلی است و به دیگر سخن، اگرچه شهر آرمانی فردوسی، دیگر وجود ندارد، می‌توان با بازگشت به هنجارها و دوباره زنده کردن ساختارهای از هم فرو پاشیده، نشانه‌هایی از آن را نشان داد.

نکته مهم در خور ذکر دیگر، رابطه میان دین و سیاست است. با توجه به مسلمان بودن فردوسی و اراده او در بازسازی هویت ایرانیان می‌توان گفت که این حکیم خردمند، ایمان به دین تازه را از عوامل سست شدن هویت فردی و جمعی ایرانیان نمی‌شمارد. از دید او دین و حکومت به هم آمیخته و همچون دو برادرند؛ امور حکومت، بدون یاری دین سامان نمی‌یابد و دین نیز از پشتیبانی حکومت بی‌نیاز نیست:

چو بر دین کند شهریار آفرین	برادر شود شهریار و دین
نه بی تخت شاهی است دینی به پای	نه بی دین بود شهریار به جای
دو دیبا است یک در دگر تافته	برآورده پیش خرد تافته
نه از پادشا بی نیاز است دین	نه بی دین بود شاه را آفرین
چنین پاسبانان یکدیگرند	توگویی که در زیر یک چادرند
چو دین را بود پادشا پاسبان	تو این هر دو را جز برادرخوان

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۲۲۸)

از این ابیات می‌توان نتیجه گرفت که سرپیچی از دستورهای حکومت، خلاف دینداری خواهد بود:

چو دیندار کین دارد از پادشا
مخوان تا توانی ورا پارسا
هر آن کس که بر دادگر شهریار
گشایدزبان، مرد دینش مخوان

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۲۲۸)

اگر این پیوستگی دوجانبه گسیخته گردد، سقوطی دردناک در پی خواهد بود. سرنوشت جمشید، بهترین نمونه چنین وضعیتی است. با توجه به نکات یاد شده، هستی حکومت و حیات سیاسی جامعه از نظر فردوسی نتیجه مبارزه برای استقرار ارزش‌های اجتماعی و هنجارهای سیاسی است که میان لایه‌های بالایی سازمان حکومت روی می‌دهد. قدرتمندترین لایه‌ای که قادر است ارزش‌های مستقر را پاسداری کند، سرداران و جنگاوران‌اند. آنان با حمایت از آرمان‌ها و سرپیچی نکردن از هنجارها امنیت اجتماعی را تحقق می‌بخشند و هرج و مرج سیاسی را از میان می‌برند؛ بنابراین ساختارهای سیاسی و اجتماعی در کانون اندیشه فردوسی قرار دارد و جامعه‌پذیری، عاملی اصلی در حیات سیاسی - اجتماعی می‌باشد.

۳- تأثیرپذیری مسائل اجتماعی از اوضاع سیاسی

از زمان سقوط ساسانیان تا سال ۳۷۰ هـ ق یعنی تاریخ آغاز سروده شدن شاهنامه، با توجه به بیدادگری عاملان خلفای اموی و عباسی، و سست و بی‌اعتبار شدن ساختارهای پیشین و بی‌هنجاری‌های^۱ ناشی از آن، مردم ایران دوران دشواری را گذراندند. از سویی ارزش‌ها، هنجارها و ساختارهای کهن ضعیف شده بود و از دیگر سوی، بیدادگری، کینه‌جویی، پیمان‌شکنی و ریاکاری گسترش یافته بود. فردوسی با اشاره به آرامش و آبادانی پیشین، و ناامنی و بی‌هنجاری حاکم بر جامعه دوران خود از هر فرصتی سود می‌جوید و ایرانیان را به خیزشی برای بازسازی هویت فرامی‌خواند.

همان‌گونه که گفتیم، محور شاهنامه حکومت و مسائل حکومتی است و تبیین اندیشه‌های فردوسی در زمینه طرح مشکلات اجتماعی، بدون توجه به طبیعت و ماهیت دوران او، ناتمام و نامشخص خواهد بود. البته منظور ما آن نیست که اندیشه‌های این شاعر، صرفاً ناشی از امور اجتماعی بوده است؛ اما به‌طور کلی افکار هر انسانی از امور و مناسبات تاریخی به شدت تأثیر می‌پذیرد و میان اندیشه‌ها و دوران‌های تاریخی تناسب وجود

۱- بی‌هنجاری (anomie) را نخستین بار، دورکیم جامعه‌شناس برجسته فرانسوی به منظور تشریح رفتارهای غیراجتماعی افراد به کارگرفت. امروزه جامعه‌شناسان، این مفهوم را درباره رفتارهای انحرافی در برابر هدف‌ها و هنجارهایی که علی‌الاصول گروه به پذیرش آنان پرداخته، به کار می‌برند (بیرو، ۱۳۷۰: ۱۶).

دارد. هر چند نسبت هر اندیشه با دوران خود و ضروریات آن می‌تواند از نوع سلبی و یا ایجابی باشد؛ بنابراین باید به ارتباط میان اندیشه و دوران تاریخی، توجهی شایسته داشت. در دورانی که فردوسی شاهنامه را به نظم درآورد، خلافت، با دو چالش جدی روبرو بود. باتشکیل حکومت‌های مستقل و به‌ویژه شیعی نظیر آل‌بویه، خلافت از داخل با چالشی جدی مواجه شد و خلفای بغداد از این دوره به بعد به ظاهر خلافت راضی شدند. از سوی دیگر صلیبیان نیز از خارج، خلافت و نظم سیاسی ناشی از آن را تهدید می‌کردند. دستگاه خلافت توان مقابله با این دو تهدید را نداشت و حتی امکان تجدید حیات خود را از دست داده بود. با ظهور ترکان سنی مذهب در شرق ایران، خلیفه کوشید مشکل حکومت‌های مستقل ایرانی و به‌ویژه شیعی را حل کند. حکومت این ترکان قشری مذهب، با خشونت و خونریزی همراه بود. دولت غزنوی با توجیه حمایت از خلیفه و حفظ او، به کشتار بی‌رحمانهٔ رافضیان و قرامطیان پرداخت. مقاومت در برابر این وضع دشوار، نیازمند داشتن هویتی مستقل و استوار می‌باشد و پای‌بندی به هنجارهای اجتماعی و سیاسی، ابزار ساختن این هویت به‌شمار می‌آید. تاریخ نشان می‌دهد در کشورهایی که نهادهای اجتماعی، نظامی، تربیتی، اقتصادی و سیاسی با ثبات‌تری وجود دارد، مردم به هنجارها و ساختارها بیشتر پای‌بندند؛ زیرا آنان از این طریق آگاهی‌ها، مهارت‌ها و آمادگی‌های لازم برای مشارکت کم و بیش مؤثر در جامعه را به دست می‌آورند (صبوری، ۱۳۸۱: ۲۴۰ و ۲۴۱ و اکبری، ۱۳۸۴: ۳۲۰ و ۳۲۱).

براین اساس، در اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان سروده شدن شاهنامه، فوری‌ترین و مهم‌ترین اقدام برای رهایی جامعه از بی‌هنجاری، بازگرداندن هنجارها و ارزش‌هایی بود که جامعه برپایهٔ آنها شکل گرفته بود و فردوسی از جمله کسانی بود که این راه را برگزید. البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که قشری‌گری حکومت ترکان و سختگیری‌های آنان، زمینهٔ مساعدتری برای رشد و گسترش تصوف فراهم آورد. تصوف و بازگشت به هنجارهای جامعه، هر دو در نفی وضع موجود هم‌داستان بودند، اما، تصوف با نفی وابستگی‌های دنیوی و نکوهیدن تلاش برای دستیابی آنها، در مقابل راه دوم قرارگرفت. فردوسی و همفکران او مستقیماً سیاست و حکومت را به‌عنوان راه کار برگزیدند و بدیهی است که این کار، از نوع دنیوی و تلاش برای به دست آوردن وابستگی‌های این جهانی می‌باشد. بدین سبب است که فردوسی با انتخاب اسطوره‌ها انسانهایی را به تصویر می‌کشد که در کمال دینداری، در عرصهٔ فعالیت‌های اجتماعی نیز حضور چشمگیر دارند.

به این ترتیب مهم‌ترین دلمشغولی فردوسی در طرح مسائل اجتماعی در شاهنامه، پای‌بندی به ارزش‌ها و ساختارهای ضعیف و یا نابود شده بود. بار دیگر یادآوری می‌کنیم که عدل و بی‌عدالتی در شاهنامه به معنی رعایت هنجارها و یا سرپیچی از آنهاست؛ بنابراین با گرایش به بیداد نه تنها حکومت سقوط می‌کند، بلکه نظام جامعه نیز دگرگونه می‌گردد:

زبیدادی شهریار جهان	همه نیکویی باشد اندر نهران
نزاید به هنگام در دشت گور	شود بچه باز را دیده کور
تپرد ز پستان نخجیر شیر	شود آب در چشمه خویش قیر
شود در جهان چشمه آب خشک	نگیرد به نافه درون بوی مشک
زکزی گریزان شود راستی	پدیدآید از هر سوی کاستی

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۱۵)

حکیم برای تبیین وضع موجود و این واقعیت که بی‌هنجاری سیاسی و فروپاشی جامعه ایرانی، ناشی از دین و باورهای جدید ایرانیان نیست، بلکه نتیجه و ادامه فرآیندی تاریخی می‌باشد، به فرمانروایی اردشیر استناد می‌کند. اگرچه دوره پادشاهی اردشیر، زمان بهروزی ایرانیان است، او نگران از آینده، از سقوط و چرایی آن سخن می‌گوید و این وضع را این چنین به تصویر می‌کشد:

برین بگذرد سالیان پانصد	بزرگی شما را به پایان رسد
بیچند سر از عهد فرزند تو	هم آن کس که باشد زیوند تو
ز رای و ز دانش به یک سو شوند	همان پند دانندگان نشنوند
بگردند یک سر ز عهد و وفا	به بیداد یازند و جور و جفا
جهان تنگ دارند بر زبردست	برایشان شود خوار یزدان پرست
پوشند پیراهن بدتنی	ببالند با کیش اهرمنی

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱)

همین مضامین بار دیگر درباره دوران پادشاهی یزدگرد تکرار می‌شود. رستم فرخزاد فرمانده سپاه ایران در جنگ قادسیه نامه‌ای به برادرش می‌نویسد و به او چنین می‌گوید:

بر ایرانیان زار و گریان شدم	ز ساسانیان نیز بریان شدم
دریغ این سر و تاج و این داد و تخت	دریغ این بزرگی و این فر و بخت
کزین پس شکست آید از تازیان	ستاره نگرده مگر بر زریان
برین سالیان چارصد بگذرد	کزین تخمه گیتی کسی نسپرد

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۸۶۲)

این ابیات، توصیف اوضاع زمان شاعر است. بار دیگر تأکید می‌کنیم که رفتار خلاف هنجار، عاقبت بدی برای فرد و جامعه دارد با از دست رفتن هنجارها و فروپاشی ساختارها هویت‌های فردی و جمعی سست می‌شدند و سقوط می‌کنند و شناسایی خود از دیگری دشوار می‌گردد؛ مرزهای دوستی و دشمنی در هم می‌آمیزد و هر اقدامی مجاز شمرده می‌شود. با توجه به آنچه گفتیم، فردوسی در تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی، دیدگاهی ساختارگرا دارد. حوادث و پدیده‌های سیاسی - اجتماعی در درون ساختارها جریان می‌یابند؛ بنابراین شناخت شاهنامه بدون توجه به ساختارها، طبقه‌های اجتماعی و روابط میان آنها ناقص خواهد بود. در قسمت بعدی نشان خواهیم داد که اگرچه این ابیات را می‌توان به پیروزی مسلمانان و موضع‌گیری به عرب‌ها نسبت داد و نتیجه دیگری گرفت، ایمان فردوسی و نگرش ساختارگرایانه‌اش پرتو دیگری بر موضوع می‌تاباند.

۴- پاسخ به پرسش اصلی، ساختارها عامل ثبات نظام اجتماعی‌اند

با این شیوه، حکیم توس، پاسخ به مسأله اصلی را طرح می‌کند. بدون تردید نقش‌هایی که در درون ساختارها به عاملان اجتماعی سپرده می‌شود، رفتار آنان را پیش‌بینی‌پذیر می‌کند؛ زیرا به باور جامعه‌شناسان، نهاد اجتماعی را می‌توان نوع خاصی از ساخت اجتماعی تلقی نمود که موقعیت‌های منزلتی‌اش، حول اموری سازمان می‌یابد که اعضای جامعه آنها را مهم و فراگیر می‌بینند. هنجارهایی که رفتارهای نقشی را در این موقعیت‌ها هدایت می‌کنند، برای اعضای جامعه شناخته شده و عام‌اند و متصدیان، همان‌گونه که به ایفای نقش‌ها می‌پردازند، احساس یک ضرورت اخلاقی را نیز دارند؛ زیرا هنجارها را ارزش‌ها و باورهای مربوط به درست یا نادرست و خوب یا بد بودن، ایجاد می‌کنند (ترنر، ۱۳۷۸: ۲۶۲)؛ به همین ترتیب، ارزش‌ها باورهایی ریشه‌دارند که اعضای یک گروه هنگام رویارویی با پرسش‌های مربوط به درست یا نادرست بودن، آنها را در نظر می‌گیرند (کوئن، ۱۳۸۶: ۴۱) و هنجار فرهنگی یکی از معیارهای تثبیت شده برای انتظارهای فکری و رفتاری گروه از اعضایش است (کوئن، ۱۳۸۶: ۴۰). در شاهنامه تنها پهلوانان و نجبگان قادر به هنجارشکنی‌اند؛ اما استواری ساختارها حتی آنان را نیز وادار به پذیرش هنجارها و یا از دست دادن جان می‌کند:

بباید همه بودنی بی‌گمان / نجسته است از او مرد دانا زمان

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۹۱۸)

بباید همه بودنی بی‌گمان / نتابیم با گردش آسمان

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۲۵۸)



تو گیتی چه سازی که خود ساخته است جهاندار از این کار پرداخته است

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۶۷)

اگرچه می‌توان این دیدگاه را با جبر فلسفی همسان گرفت، ضحاک با دگرگون کردن ساختارها و کارویژه‌های اصناف، سرنوشت شوم را برای خود و جامعه‌اش رقم می‌زند و فریدون با شکست دادن او دوباره ساختارها و هنجارهای شناخته شده را برقرار می‌کند:

بفرمود کردن به در بر خروش	که هر کس که دارید بیدار هوش
نباید که باشید با ساز جنگ	نه زین گونه جوید کسی نام و ننگ
سپاهی نباید که بایشه‌ور	به یک روی جویند هر دو هنر
یکی کارورز و یکی گرزدار	سزاوار هر کس پدید است کار
چو این کار آن جوید آن کار این	پراشوب گردد سراسر زمین

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۳ و ۴۴)

در شاهنامه همه ساختار شکنان عاقبت بدی دارند مثلاً سهراب قصد ساختار شکنی دارد و می‌خواهد برخلاف هنجارهای پذیرفته شده، رستم را از پهلوانی و سپاهی‌گری به پادشاهی برساند:

برانگیزم از گاه کاووس را	از ایران بی‌رم پی طوس را
به رستم دهم تخت و گرز و کلاه	نشانمش بر گاه کاووس شاه
چو رستم پدر باشد و من پسر	نماند به گیتی کسی تاجور

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۵۰)

به نظر می‌رسد به دلیل علاقه فردوسی به ساختارها و هنجارها سهراب و رستم با وجود دیدن نشانه‌های آشکار، همچنان به عرصه پیکار کشیده شدند (همان: ۲۷۰ و ۲۷۱). هر دوی آنها نقشی را ایفا می‌کردند که در چهارچوب ساختارها بدیشان واگذار شده بود. نمونه دیگر، اسفندیار شاهزاده است و ساختارها و هنجارهای برآمده از آنها را می‌شناخت. او در مقابل و رستم نیز از هنجارها سخن می‌گفت و او را متهم به رعایت نکردن آنها می‌نمود. با این همه اسفندیار قصد هنجار شکنی داشت و می‌خواست در زمان حیات پدرش پادشاه شود:

که بی‌کام او تاج بر سر نهم	همه کشور ایرانیان را دهم
----------------------------	--------------------------

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۹۸۰)

بنابراین با وجود همه برجستگی‌هایی که داشت، در شاهنامه فروتر از رستم قرار گرفت. وی پند ناصحان را نپذیرفت و سرانجام جان بر سر این کار نهاد.

نکته دیگر در داستان رستم و اسفندیار که تأیید کننده برداشت این مقاله است، مربوط به رستم می‌باشد. برپایه قشربندی اجتماعی و نقش‌های برآمده از ساختارها این پهلوان باید فرمان اسفندیار و شاه را بپذیرد. سرباز زدن از خواسته شاه، خود پیمان‌شکنی و ناهنجاری است و موجب تیره‌روزی او می‌گردد. سیمرخ، او را از این نکته آگاه کرده است؛ اما فردوسی به موضوع دیگری می‌اندیشد. واقع‌گرایی او در نشان دادن وضع موجود با حضور رستم رنگ می‌بازد؛ بنابراین فرایند سقوط با هنجارشکنی و مرگ رستم، و یورش اسکندر به ایران آغاز می‌گردد. توجیه هنجارشکنی از زبان رستم، بسیار پرمعنی است:

که گرم دهم دست، بند ورا وگر سرفرازم گزند ورا
دو کار است هر دو بفرین و بد گزاینده رسمی نو آیین و بد

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۰۱۰)

این هنجارشکنی تا پایان ماجرا ادامه می‌یابد و رستم با وجود پیروزی بر اسفندیار، خشنود نیست. پایان عمر این پهلوان، پایان دوران اسطوره‌ای شاهنامه نیز هست. گذر از این دوران بدون کناررفتن اسطوره از متن زندگی اجتماعی ممکن نیست. اختار سیمرخ درباره کشته شدن اسفندیار و هنجارشکنی رستم، این دوره گذار را به زیبایی توصیف می‌کنند. نبرد رستم و اسفندیار، مساوی با رویارویی هویت‌های فردی و جمعی است. هویت فردی اسفندیار و رستم در مرحله اول با هنجارهای حکومتی که از پایه‌های هویت جمعی است، در تقابل قرار می‌گیرد. در اینجا فردوسی اولویت را به حفظ هویت جمعی می‌دهد. در مرحله دوم که با تأسف و حسرت پیگیری می‌شود هویت فردی رستم در تقابل با هنجارهای حکومتی قرار می‌گیرد، او هنجارهای برتر خود را بر می‌گزیند و هنجارشکنی می‌کند و شاهزاده‌ای را به خاک و خون می‌کشد. پادافره این عمل، مردن در قربانگاهی است که برادر برای او فراهم دیده است؛ البته برادر نیز از آنهایی است که ساختار اجتماعی و فرهنگی را رعایت نمی‌کند. با مرگ قهرمان شاهنامه، ایران وارد دوره هرج و مرج و ناآرامی‌های ناشی از هنجارشکنی‌ها می‌گردد. از این پس تنها با یادآوری دوران طلایی پیشین می‌توان ساختارها و هنجارها را مشروعیت بخشید؛ اما واقعیت زندگی سیاسی با آن هنجارها سازگار نیست و گویی جامعه در سراشیب سقوط قرار دارد. از زمان شکست دارا و فتح ایران توسط اسکندر به بعد بارها افق تاریک آینده ایران نمایانده می‌شود.

با چنین برداشتی، می‌توان فردوسی را شاعری ساختارگرا معرفی کرد که او نقش

عاملان اجتماعی را به حداقل می‌رساند. از منظر ساخت‌گرایی، ساخت اجتماعی، چهارچوبی است که فعالیت‌های روزمرهٔ آدمیان در انجام می‌گیرد. فاعلان اجتماعی در ساختارهای متعدد، محسوس و مرتبط با یکدیگر به کنش و واکنش می‌پردازند. ساخت‌های اجتماعی از موقعیت‌های منزلتی‌ای ترکیب شده‌اند که ضمن نشان دادن جایگاه فرد، انتظاری را که دیگران از او در آن مرتبهٔ اجتماعی دارند، مشخص می‌کند (کوئن، ۱۳۸۶: ۶۱)؛ به عبارت دیگر موقعیت‌ها دارای محتوای فرهنگی‌اند و به این دلیل انتظاری که از یک موقعیت اجتماعی خاص می‌رود، با هنجارها، ارزش‌ها، باورها، ذخیرهٔ دانش، زبان و فناوری آمیخته است (ترنر، ۱۳۷۸: ۱۰۲). قرار گرفتن در هر موقعیت اجتماعی، نیازمند نقش و رفتار متناسب با آن جایگاه است که باید با نیازهای شخصی و انتظاری دیگران سازگار باشد. دست یافتن بدین هدف، نقش‌های مناسب به منزلهٔ بخشی از فراگرد اجتماعی شدن، به فرد آموزش داده می‌شود و سپس ملکهٔ ذهن او می‌گردد (ترنر، ۱۳۷۸: ۱۰۲).

دوران زندگی فردوسی، زمانهٔ بی‌هنجاری تلقی می‌شد راه نجات جامعه از این وضع، و پای‌بندی به نقش‌های اجتماعی مشخص در درون ساختارها بود. برای رسیدن به آرامش و امنیت اجتماعی و پیش‌بینی‌پذیر شدن رفتارهای اجتماعی، باید عاملان اجتماعی قیمت‌های گزافی مثل کشته شدن پسر به دست پدر پردازند؛ بدین ترتیب فردوسی با واقع‌بینی خیره‌کننده‌ای ضرورت‌های مبارزه و هزینه‌های ناشی از آن را در دوران خویش به تصویر کشیده است.

نتیجه‌گیری

حکیم توس در سرودن شاهنامه به مشکلات جامعه‌اش می‌اندیشد، از منظری ساخت‌گرایانه مشکل اصلی را طرح می‌کند و با همان چهارچوب نظری، راه‌حل پیشنهادی خود ارائه می‌دهد. وی برای مستدل کردن نظرات خود و پیوند دادن امور واقعی و هنجاری، روشی به دست می‌دهد که آمیزه‌ای از استقرا و قیاس می‌باشد و در مقام داده‌یابی و داوری، با ترکیب این دو شیوه، راه تازه‌ای در طرح مسائل سیاسی - اجتماعی می‌گشاید. پس از آن با استفاده از این روش وضع مطلوب را تبیین و توصیف می‌کند و وضع موجود را به نقد می‌کشد؛ به بیان دقیق‌تر، با جستجوی تاریخی و تفحص مقایسه‌ای، روش استقرارا به کار می‌گیرد و با استفاده از استنتاج عقلی و استنباط شهودی، به شیوهٔ قیاسی در مقام داده‌یابی برمی‌آید. در مرحلهٔ داوری نیز با

تحلیل هنجاری می‌کوشد میان داده‌های عینی و اندیشه‌ها ارتباط برقرار نماید. چنین روشی در دوره فردوسی به کار گرفته نمی‌شد و او با استفاده از آن برای مشکل دوران خویش یعنی سست شدن هویت فردی و جمعی، علتی می‌یافت. این حکیم فرزانه ساختارهای اجتماعی را بسیار قدرتمند ترسیم می‌کند و کارگزاران^۱ را در برابر ساختارمندان، صاحب میدان کنش اندکی می‌داند. از دیدگاه این شاعر، جامعه از ساختارهای اجتماعی ساخته شده و فرهنگ هر اجتماع وابسته به ویژگی‌های اعضای آن اجتماع است. این ویژگی‌ها را ساختارها از پیش تعیین نموده‌اند. هدف جامعه از ایجاد نهادها و ساختارها سعادت و خیر اعضا است و ساختارهای اجتماعی، خردمندانه‌اند؛ بنابراین در هم شکستن آنها نابخردانه است. در نهایت آنکه وقتی فردوسی سرودن شاهنامه را آغاز کرد، تداوم هویت جمعی و فرهنگی این مرز و بوم، بیش از هر زمان دیگر به یاریگری فرهیخته و فداکار نیاز داشت و شاهنامه پاسخی پایدار به این نیاز بود. در این حماسه عناصر گوناگون هویت یعنی زبان، تاریخ، سرزمین، دین و... با اسطوره‌ها پیوند خوردند و این ترکیب آن قدر کارا بود که تا به امروز، شاهنامه همواره به منزله یکی از پایه‌های استوار هویت ایرانیان، باقی مانده است.

منابع

- ابوالحسنی، علی (۱۳۷۸)؛ *بوسه بر خاک پی حیدر علیه السلام*، تهران: عبرت.
- احمدی، حمید (۱۳۸۳)؛ *ایران، هویت، ملیت، قومیت*، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- اسلامی‌نوشین، محمدعلی (۱۳۴۹)؛ *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران: توس.
- (۱۳۸۱)، *ایران و جهان از نگاه شاهنامه*، تهران: امیرکبیر.
- اشپولر، بارتولد (۱۳۷۹)؛ *تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری؛ جلد اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اعتمادمقدم، علیقلی (۱۳۵۰)؛ *آیین شهریاری در ایران بر بنیاد شاهنامه*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)؛ *تبارشناسی هویت جدید ایرانی: عصر قاجاریه و پهلوی اول*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بهار، مهرداد (۱۳۵۲)؛ *اساطیر ایران*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بیرو، آلن (۱۳۷۰)؛ *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: کیهان.
- بیهقی دبیر، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۸۳)؛ *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- پرهام، باقر (۱۳۷۳)؛ *با نگاه فردوسی: میانی خرد سیاسی در ایران*، تهران: نشر مرکز.
- ترنر، جانانان اچ (۱۳۷۸)؛ *مفاهیم و کاربردهای جامعه‌شناسی*، ترجمه محمد فولادی و محمدعزیز بختیاری، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- حسینی، سیدرضا (۱۳۵۱)؛ *مکتب‌های ادبی*، جلد اول، تهران: نیل.
- رزمجو، حسین (۱۳۶۸)؛ *انسان آرمانی و کامل*، تهران: امیرکبیر.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۸)؛ *معرفت و قدرت، معماری هویت*، تهران: کویر.
- ستاری، جلال (۱۳۸۸)؛ *اسطوره‌گی و فرهیختگی*، تهران: ثالث.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲)؛ *شاهنامه*، برپایه چاپ مسکو، تهران: هرمس.
- صبوری، منوچهر (۱۳۸۱)؛ *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: انتشارات سخن.
- کوشن، بروس (۱۳۸۶)؛ *درآمدی به جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر توتیا.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳)؛ *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- مختاری، محمد (۱۳۶۸)؛ *حماسه در رمز و راز ملی*، تهران: قطره.
- (۱۳۶۹)؛ *اسطوره زال: تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی*، تهران: آگاه.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۴)؛ *ارمغان مور: جستاری در شاهنامه*، تهران: نشر نی.
- (۱۳۷۳)؛ *هویت ایرانی و زبان فارسی*، تهران: باغ آینه.
- (۱۳۵۶)؛ *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*، تهران: کتاب‌های جیبی.
- (۱۳۵۴)؛ *سوگ سیاوش: مرگ و رستاخیز*، تهران: خوارزمی.
- هینلز، جان (۱۳۸۱)؛ *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: انتشارات چشمه.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۱)؛ *از پایز تا دروازه رزان: جستارهایی در زندگی و اندیشه فردوسی*، تهران: سخن.